



نشریات



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

جبران، جبران خلیل، ۱۸۸۳-۱۹۳۱. *Gibran, Gibran Kahlil*
پیامبر و دیوانه / جبران خلیل جبران؛ [ترجمه] نجف دریابندری؛ با پیش‌گفتار
مترجم. — تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۷.
۲ ج. در یک مجلد (۲۰۳ ص). — (کارنامه ادبیات؛ ۲)

ISBN 978-964-431-021-8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

این کتاب ترجمه کتاب *The Prophet* و کتاب *The Madman* است.
هر یک از کتاب‌های این مجموعه به طور جداگانه توسط مترجمان دیگر و
با عنوان‌های مختلف ترجمه شده است.

مندرجات: کتاب اول. پیامبر: ص [۳۷]-۱۴۰.

. — کتاب دوم. دیوانه: ص [۱۴۱]-۲۰۳.

۱. شعر منثور امریکایی — ترجمه شده به فارسی. ۲. شعر عرفانی.

الف. دریابندری، نجف، ۱۳۰۸-۱۳۹۹، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: دیوانه.

۸۷ پ ۴ ب / PS۳۵۱۳ ۸۱۱/۵۲

۱۳۷۷ پ ۲۸۱ ج

۱۳۷۷

۷۷-۱۵۷۶۹ م

کتابخانه ملی ایران



کارنامه ادبیات



به یاد محمد زهرایی

• ۱۳۹۲-۱۳۲۸ •

بنیان‌گذار نشر کارنامه

پایمبر و دیوانه



«چهرهٔ پیامبر» اثر هوشنگ پزشک‌نیا، ۱۳۵۰، آبرنگ ۵۰×۷۰ سانتی‌متر
از مجموعهٔ شخصی سهراب دریابندری

پایان
دریا

جبران خلیل جبران
ترجمهٔ نجف دریابندری



تهران، ۱۴۰۲

پیامبر و دیوانه

نوشتهٔ جبران خلیل جبران • ترجمهٔ نجف دریابندری

The Prophet & The Madman by Kahlil Gibran

کتاب **پیامبر** از روی نود و هفتمین چاپ متن انگلیسی این اثر، انتشارات کنایف، نیویورک ۱۹۷۷، و کتاب **دیوانه** از روی چاپ متن انگلیسی این اثر، انتشارات هاینمن، لندن ۱۹۷۳، به فارسی ترجمه شده است.



آماده‌سازی کارگاه نشرکارنامه

واحد ویرایش مهرداد خاکزاد و مجید رنجبر
حروف‌چینی و صفحه‌آرایی شهلا شمس و عادل قشقایی

واحد گرافیک 12 استودیو دوازده و دوازده

عسل کاوسی و میم درخشانی

تصویر آرایشی اول فصل‌ها و روی جلد (**پرواز**) اثر هوشنگ پزشک نیا
خط و طرح روی جلد نجف دریابندری
تنظیم و اجرای روی جلد روزبه زهرایی و کیانوش لطیفی

ناظر چاپ محسن حقیقی
لینوگرافی فرایندگویا
چاپ ایبانه
صحافی علی

چاپ اول (قطع رقی)، ۱۳۷۸
چاپ نود و سوم (چاپ پنجاه و دوم قطع رقی)، ۱۴۰۲ ۱۱۰۰ نسخه

همهٔ حقوق چاپ و نشر این اثر انحصاراً برای نشرکارنامه محفوظ است.
هرگونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی این کتاب اکیداً ممنوع است، همچنین هر نوع استفادهٔ تجاری از این اثر یا تکثیر آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، کتاب صوتی و الکترونیک و نشر در فضای مجازی)، کلاً و جزئاً، ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مراکز پخش و فروش:

پخش کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۵، تلفن: ۲۶۱۱۷۹۸۵، ۲۶۱۱۷۹۸۶ و ۲۶۱۱۷۹۸۱ و ۹۱۲۶۴۳۹۱۵۱
فروشگاه بزرگ شهرکتاب نیاوران با همکاری نشرکارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۷
تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹ • فکس: ۲۲۸۰۸۱۹۲

نشرکارنامه: خیابان کریم‌خان زند، تقاطع میرزای شیرازی، شمارهٔ ۱۱۱، واحد یک، تهران: ۱۵۹۷۹۸۵۷۳۱، تلفن: ۸۸۹۰۴۰۸۳



فهرست

پیش‌گفتار مترجم ۱۵

کتاب اول: پیامبر. ۳۷

_____ آمدنِ کشتی ۳۹

دربارهٔ مهر ۴۸

دربارهٔ زناشویی ۵۲

دربارهٔ فرزندان ۵۴

دربارهٔ دَهِش ۵۶

دربارهٔ خوردن و نوشیدن ۶۰

دربارهٔ کار ۶۲

۶۶	در باره شادی و اندوه
۶۸	در باره خانه.
۷۲	در باره پوشاک
۷۴	در باره داد و ستد
۷۶	در باره جرم و جزا.
۸۲	در باره قانون
۸۵	در باره آزادی
۸۹	در باره خرد و شور
۹۲	در باره درد
۹۴	در باره شناختِ خویشتن
۹۶	در باره آموزش
۹۸	در باره دوستی
۱۰۱	در باره سخن گفتن
۱۰۳	در باره زمان
۱۰۵	در باره خوبی و بدی
۱۰۹	در باره دعا
۱۱۲	در باره لذت.
۱۱۶	در باره زیبایی
۱۱۹	در باره دیانت
۱۲۲	در باره مرگ

۱۲۴ بدرو د

۱۴۱ کتاب دوم: دیوانه

۱۴۳ چگونه دیوانه شدم

۱۴۵ خدا

۱۴۷ دوست من

۱۵۰ مترسک

۱۵۱ خوابگردها

۱۵۲ روباه

۱۵۳ دو زاویه نشین

۱۵۵ دربارهٔ دادن و گرفتن

۱۵۶ هفت خویشتن

۱۵۹ جنگ

۱۶۱ سگِ دانا

۱۶۲ پادشاهِ دانا

۱۶۴ آرزو

۱۶۶ تفریح تازه

۱۶۷ زبانِ دیگر

۱۶۹ انار

ستاره شناس..	۱۷۱
سه مورچه ..	۱۷۲
گورکن ..	۱۷۴
چشم ..	۱۷۵
شهرِ مبارک ..	۱۷۶
خدای خوب و خدای بد ..	۱۷۹
و شکست ..	۱۸۰
شب و دیوانه ..	۱۸۲
چهره ها ..	۱۸۵
دریای بزرگ تر ..	۱۸۶
مصلوب ..	۱۸۹
دو قفس ..	۱۹۱
خواهشِ بزرگ ..	۱۹۲
چنین گفت تیغهُ یک گیاه ..	۱۹۴
روی پله های معبد ..	۱۹۵
دو مردِ دانشمند ..	۱۹۶
هنگامی که اندوهِ من به دنیا آمد ..	۱۹۷
و هنگامی که شادیِ من به دنیا آمد ..	۱۹۹
و جهانِ کامل ..	۲۰۱

پیش‌گفتار مترجم

ای مردمانِ اُرفالِس، شما می‌توانید
دُهل را درِ پلاس بی‌پیچید و سیم‌های
ساز را باز کنید، اما کیست که بتواند
چکاوک را از خواندن باز دارد؟

— فصل قانون

«نپرسید کشورتان چه کاری برای شما می‌تواند بکند،
بپرسید شما چه کاری می‌توانید برای کشورتان بکنید.»

این سخنان بخشی‌ست از نطقی که جان اف کندی در مراسم
تحلیف ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۶۱ ایراد
کرد، و سپس به اندازه‌ای شهرت یافت که امروز برخی از
مردم امریکا آن را به صورت کتیبه به دیوار خانه خود
می‌آویزند.

اما حقیقت این است که این دو جمله نزدیک
پنجاه سال پیش‌تر در مقاله‌ای در یک روزنامه عربی چاپ
لبنان آمده بود، و نویسنده آن جوان گمنامی بود به نام

جبران خلیل جبران، که بعدها در آمریکا به سبب نوشتن چند اثر شعرگونه و عرفان‌آمیز به زبان انگلیسی شهرت فراوان یافت. مهم‌ترین این آثار کتاب کوچکی ست به نام پیامبر، که از سال انتشارش، ۱۹۲۳، تا کنون همیشه در میان خوانندگان زبان انگلیسی دست به دست گشته است و به بیشتر زبان‌های دنیا بارها ترجمه شده (در زبان فارسی، گذشته از ترجمه حاضر، مترجم دوازده ترجمه از این کتاب دیده است).

در آن جمله‌ای که از زبان کندی معروف شد خطاب نویسنده به جوانان آزادی‌خواه سرزمین‌های عربی ست که در آن هنگام زیر فرمان امپراتوری عثمانی بودند و برای به دست آوردن استقلال تلاش می‌کردند. روشن است که جبران جوان هم در آن مبارزه مشارکت داشته است.

اما نکته‌ای که از خواندن آن مقاله و سایر مقالات سیاسی جبران خلیل جبران برمی‌آید این است که لحن کلام نویسنده سیاسی و روزنامه‌ای (ژورنالیستی) نیست؛ کلام او کلام شاعر و عارفی ست که وارد سیاست شده است و گویی از روی ناچاری مقاله سیاسی می‌نویسد. برای نمونه، او جنبش استقلال‌طلبی سرزمین خود را چنین توصیف می‌کند:

«در خاور میانه بیداری خواب را نهیب می‌زند.

این بیداری پیروز خواهد شد، زیرا سردارِ آن
خورشید است و لشکرش سپیده‌دم.»

یا:

«آنگاه که بهار سرودِ خود را سرمی‌دهد، مردگانِ
زمستان برمی‌خیزند،
کفن را دورمی‌اندازند و به پیش می‌تازند.»

این سطرها را می‌توان در آثار بعدی جبران از جمله
پیامبر گنجانده، بدون آن که وصلهٔ ناجوری به نظر برسند.

جبران خلیل جبران — که بعدها در آمریکا به نام کوتاه‌شدهٔ
«خلیل جبران» معروف شد — در سال ۱۸۸۳ در دهکدهٔ
کوهستانی سرسبزی به نام بِشْرَی در شمال لبنان در یک
خانوادهٔ مسیحی مارونی به دنیا آمد. مارونی‌ها پیروان فرقه‌ای
از مذهب کاتولیک هستند که در قرن پنجم میلادی، پس از
رخ دادن انشعاب در کلیسای بیزنطیوم (روم شرقی)، به دستِ
راهبی به نام مارون قدیس پی‌ریزی شد و در خاورمیانه
گسترش یافت. امروز بیشتر مسیحیان عرب از این فرقه‌اند.
روحانیان کاتولیک مارونی برخلاف روحانیان کاتولیکِ

رومی حق ازدواج دارند، و مادر جبران خلیل دختر بی سواد یک کشیش مارونی بود. پدر جبران، که او هم خلیل جبران نام داشت، مرد مسؤولیت‌ناشناسی از کار درآمد و خانواده‌اش را فقیر و بی سرپرست گذاشت.

تحصیلات جبران هم در کودکی ناگزیر فقیرانه بود و کمابیش به خواندن ترجمه عربی کتاب مقدس و فراگرفتن مبادی مسیحیت به زبان سریانی نزد کشیش دهکده منحصر می‌شد. جبران تحصیلات جدی‌تری نه چندان مفصل خود را بعدها در امریکا — و نیز در سفر چهار ساله‌ای به لبنان — انجام داد.

تا پیش از پایان جنگ جهانی اول سرزمین لبنان، مانند سایر سرزمین‌های عربی، جزئی از امپراتوری وسیع عثمانی بود. مردم سرزمینی که در آن زمان «سوریه بزرگ» نامیده می‌شد و سوریه امروزی و فلسطین و لبنان را در بر می‌گرفت از اواسط قرن گذشته تلاش خود را برای استقلال آغاز کرده بودند، ولی آن تلاش به سبب دوگانگی میان مسیحیان و مسلمانان عرب، به ویژه در خاک لبنان، با پیچیدگی و ناآرامی همراه بود. یکی از موجبات این وضع آن بود که قدرت‌های اروپایی می‌خواستند جنبش استقلال را در جهت منافع خود و نهایتاً دست گذاشتن روی مستملکات عثمانی هدایت کنند، و برای

این کار آتش کش مکش های داخلی میان مردم لبنان را دامن می زدند. این آتش پس از تجزیه امپراتوری عثمانی و افتادن لبنان به چنگ امپراتوری فرانسه خاموش نشد، و چنان که می دانیم پس از جنگ جهانی دوم بیشتر زبانه کشید و در سه دهه بعد ویرانی و خون ریزی فراوان به بار آورد. از این رو برای آن عده از روشن فکران لبنان که از قید کینه و تعصب فرقه ای و مذهبی آزاد بودند دست یافتن به استقلال همراه با صلح و صفا در داخل خاک لبنان هدف بسیار مقدسی به شمار می رفت. جبران خلیل جبران یکی از این گونه روشن فکران بود. او با آن که در دوازده سالگی همراه با خانواده اش به امریکا مهاجرت کرد و به تابعیت امریکا درآمد، همیشه خود را لبنانی می دانست و با مردم لبنان همدردی داشت. پس از درگذشت جبران در چهل و هشت سالگی، در سال ۱۹۳۱، این مردم جسد او را به کشورش بازگرداندند و پس از تشییع جنازه دو روزه ای او را در دهکده زادگاهش به خاک سپردند. امروز نام و آثار جبران خلیل جبران در ردیف افتخارات مردم لبنان است.

رفتن خانواده جبران به امریکا جزئی بود از یک موج مهاجرت تاریخی که در سال های پایان قرن گذشته بر اثر رکود اقتصادی و بی کاری وسیع ناشی از باز شدن کانال سوئز

در خاورمیانه پیش آمد؛ زیرا که با باز شدن این آبراهه در سال ۱۸۶۹، ساختار اقتصادی همه سرزمین‌هایی که در مسیر کاروان‌های بازرگانی میان شرق و غرب قرار داشتند — یعنی سراسر امپراتوری عثمانی — فرو ریخت؛ همه کسانی که کسب و کارشان به نحوی با رفت و آمد این کاروان‌ها بستگی داشت ناگهان بی‌کار شدند و بسیاری از آن‌ها در جست و جوی کار ناگزیر جلای وطن کردند. مادر خلیل جبران با خانواده بی‌سرپرستش به خیل مهاجران امریکا پیوست و در تابستان سال ۱۸۹۵ به نیویورک رسید، و سپس در محله عرب‌نشین و فقیر جنوب شهر باستن ساکن شد. این مادر با دست فروشی و دوره‌گردی، و سپس با دکان‌داری، نان خانواده‌اش را درمی‌آورد. از خانواده او جبران تنها بچه‌ای بود که توانست به مدرسه برود و سواد بیاموزد. دو خواهر او بی‌سواد و اسیر سنت‌های جامعه عربی باقی ماندند. این بی‌گمان یکی از موجباتی بود که بعدها جبران را به جبهه دفاع از آزادی زنان، چه در لبنان و چه در امریکا، کشاند.

در سال ۱۸۹۸ خلیل جبران، با آن که هنوز تحصیلات انگلیسی‌اش به جایی نرسیده بود، برای آموختن زبان و ادبیات عربی و فرانسوی به لبنان برگشت و تا ۱۹۰۲ در آنجا ماند. در این سال‌ها استعدادهای او در زمینه نویسندگی و

طراحی رفته رفته آشکار شد و شخصیت خاص او شکل گرفت — جوانی با موی بلند و لباس غیر متعارف و روحیه و رفتار شیدا و شاعرانه، شیفته صلح و صفا، بیزار از ستم حکومت عثمانی و بیگانه از تعالیم کلیسای کاتولیک. این جوان در آخرین سال اقامتش در لبنان با همکاری دوستی به نام یوسف الحویک مجله‌ای به نام *المناهره* دایر کرد؛ در این نشریه بود که نخستین نوشته‌های عربی و طرح‌های سیاه قلم او منتشر شد.

در بهار سال ۱۹۰۲ او برای پیوستن به خانواده‌اش به امریکا برگشت، ولی یک ماهی پیش از رسیدن او خواهر چهارده ساله‌اش سلطانه، که جبران به او بسیار دل بسته بود، از بیماری سل درگذشت. این مرگ، و مرگ‌های دیگری که از آن پس به فاصله‌های کوتاه در خانواده جبران پیش آمد، آن حالت شیدایی و پریشانی خاص او را تشدید کرد. از طرف دیگر، استعدادهای ادبی و طراحی جبران، که در نظر روشن فکران و هنرمندان شهر باستن تازه و غریب می‌نمود، این شاعر جوان شوریده رنگ را انگشت نما کرده بود، و در این میان زن شاعرو نویسنده‌ای به نام جوزیفین پیبادی^۱، که چند سالی هم از جبران بزرگ تر بود، سخت دل بسته او شد. این زن منظومه کوتاهی در توصیف زندگی جبران در دهکده بشری — به صورتی که خود او تصور می‌کرد — نوشت.

عنوان این منظومه «پیامبر» بود. از آن پس جوزیفین پیبادی همیشه از جبران به نام «پیامبر من» یاد می‌کرد. این منظومه و آن رابطه بی‌گمان الهام‌بخش کتاب خیال‌انگیز و حکمت‌آمیز پیامبر بود، که جبران چند سال از عمر خود را صرف نوشتن آن کرد. با انتشار پیامبر در سال ۱۹۲۳ جبران به شهرت جهانی رسید و سرانجام از شرم و آزار فقر همیشه‌گی نجات یافت.

در بهار ۱۹۰۴ نمایشگاهی از طرح‌های سیاه‌قلم جبران در باستن برپا شد و نظر منتقدان هنری را گرفت؛ اما اهمیت بیشتر این نمایشگاه، از لحاظ خود جبران، در آن بود که او را با زن دیگری به نام مری هسکل^۲ آشنا کرد. مری، که ده سال از جبران بزرگ‌تر بود، به زودی جای جوزیفین را گرفت و در زندگی ادبی جبران نقش مهمی بازی کرد، زیرا او بود که جبران را تشویق کرد که به جای ترجمه آثار عربی‌اش به انگلیسی مستقیماً به زبان انگلیسی بنویسد، و خود او ویرایش نوشته‌های انگلیسی جبران را بر عهده گرفت. دل‌بستگی مری به جبران و نوشته‌هایش به اندازه‌ای بود که مدتی می‌کوشید زبان عربی را یاد بگیرد تا با نحوه بیان و اندیشه جبران بیشتر آشنا بشود.

تفاوت سن باعث شد که مری هسکل پیشنهاد ازدواج را از جبران نپذیرد، ولی علاقه‌اش به این نویسنده

و شاعر غریب سر جای خود باقی ماند، به طوری که پس از ازدواج با شخص دیگری باز هم از رسیدگی به زندگی جبران و ویرایش کارهای او دست نکشید. مری هسکل حتی دفتر خاطرات روزانه‌ای درست کرد که جزئیات دیدارها و گفت وگوهای خود را با جبران در آن می‌نوشت. این خاطره‌نویسی هفده سال، یعنی تا مرگ جبران در سال ۱۹۳۱، ادامه یافت. بعدها دفتر خاطرات روزانه مری هسکل به عنوان بزرگ‌ترین منبع اطلاع‌نویسندگان زندگی‌نامه‌های جبران خلیل جبران شناخته شد.

از لحاظ جبران اهمیت طراحی و نقاشی کمتر از نویسندگی و شاعری نبود، ولی او در این هنر هم، مانند آن دو هنر دیگرش، خودآموخته و تعلیم ندیده بود. از این رو یکی از آرزوهایش این بود که به پاریس برود و در آنجا تعلیم طراحی و نقاشی ببیند. سرانجام در تابستان سال ۱۹۰۸ توانست این آرزوی خود را برآورد و از باستن روانه پاریس شود. زندگی هنری و فرهنگی پاریس در آغاز قرن جبران را سرمست کرد، ولی پس از گذراندن مدت کوتاهی در مدرسه طراحی متوجه شد که دوره تعلیم دیدن او گذشته است، یا شاید هم او اصولاً اهل تعلیم دیدن در مدرسه نیست؛ به هر حال مدرسه را رها کرد و با دوستان عربی که در پاریس پیدا کرده بود

به سیاحت موزه‌ها و نمایشگاه‌های فراوان پاریس پرداخت. در پاییز ۱۹۱۰ جبران از اروپا به امریکا برگشت و با کمک مری هسکل زندگی در شهر باستن را از سر گرفت. امروز مسلم شده است که جبران تنها هنرمندی نبوده است که مری هسکل او را برای رسیدن به هدف‌هایش یاری می‌داده، اگرچه هیچ‌کدام از هنرمندان دیگر نام و مقام جبران را پیدا نکردند. با این حال گویا جبران از دریافت کمک از این حامی خود همیشه ناراحت و نگران بوده است، و حتی گاهی با او کش‌مکش‌هایی داشته. اما این کش‌مکش‌ها مانع از آن نبود که در سال ۱۹۱۲ برای رفتن و ساکن شدن در نیویورک بازهم از مری هسکل کمک بگیرد، و به ویژه با معرفی نامه‌های او به محافل هنری نیویورک راه یابد. در این دوره بود که جبران چند تک‌چهره (پرتره) از شاعران و هنرمندان و دانشمندان معروف آن زمان — مانند دبلیو بی یتس^۳ شاعر ایرلندی، اگوست رودن^۴ پیکرساز فرانسوی، سارا برنارد^۵ بازیگر فرانسوی، و کارل گوستاو یونگ^۶ روان‌پزشک سوئیسی، کشید. به این ترتیب خود او هم به صف چهره‌های مشهور محافل روشن‌فکران نیویورک درآمد.

در همین ایام بود که ایتالیا به ترکیه عثمانی اعلان جنگ داد و این جنگ برای مهاجران سورپایی امریکا باردیگر این

فرصت را پدید آورد که بکوشند سرزمین خود را از زیر فرمان سلطان عثمانی بیرون بکشند. جبران در این کوشش سهیم شد، و این کار را تا هنگام درگرفتن جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ ادامه داد.

در دوره چهار ساله این جنگ جهانی هم، که متفقین بنا بر مصلحت‌های خاص خود به آزادی خواهان عرب در برابر ترکان عثمانی یاری می‌دادند، جبران در جبهه آزادی خواهان فعال بود و در نشریه‌های عربی مهاجران عرب در امریکا مقاله و شعر و داستان فراوان منتشر می‌کرد. چنان‌که اشاره شد، کیفیت خاصی این نوشته‌ها را از آثار دیگران ممتاز می‌کرد، و منتقدان و ناظران ادبی آن‌ها را با کلمات «شاعرانه»، «عارفانه»، «رمانتیک»، «خیال‌آمیز»، «خیال‌انگیز» و مانند این‌ها توصیف می‌کردند. پاره‌ای از این نوشته‌ها به آثار ماندگار جبران پیوستند، مانند تمثیل‌ها و قطعه‌های شعرگونه‌ای که سپس خود جبران آن‌ها را با یاری مری هسکل به زبان انگلیسی درآورد و به صورت نخستین کتاب انگلیسی‌اش، *دیوانه*^۷، منتشر کرد. در این هنگام قلم انگلیسی او هنوز لرزان بود، ولی سابقه آشنایی و خوگر فتگی او با ترجمه عربی کتاب مقدس و سپس ترجمه انگلیسی همین کتاب، لحن کهن و دل‌پذیری به نثر انگلیسی او می‌دهد، که با کمی صیقل‌کاری

به درخششی که امروز در کتاب *دیوانه* می‌بینیم می‌رسد. در این دوره جبران به آثار نیچه علاقه خاصی پیدا می‌کند و نشانه‌های این علاقه را در نوشته‌های بعدی او، به ویژه در *پیامبر*، می‌بینیم. *پیامبر* بی‌گمان از روی گرده چنین گفت زرتشت نیچه نوشته شده است، اما جبران، با آن که خود را مسیحی نمی‌داند، به مسیح دل بسته است و برخلاف نیچه او را به صورت انسان ضعیف و آموزگار اخلاق بردگی به نظر نمی‌آورد؛ او مسیح را همچون انسان والایی می‌بیند که سرمشق بی‌مانندی از قدرت و اخلاق انسانی برای نسل‌های بعد از خود به میراث گذاشته است.

مفصل‌ترین کتاب انگلیسی جبران عیسی، *پسر انسان*^۸ است، که در آن نویسنده کوشیده است دریافت خود را از زندگی و تعالیم مسیح بیان کند، ولی این کتاب امروز کمتر خوانده می‌شود و بیشتر ارزش تاریخی دارد. آنچه نام جبران را زنده نگه داشته است کتاب کوچکی ست به نام *پیامبر*، که به هیچ وجه مستند یا تاریخی نیست، با این حال دریافت نویسنده را از «پسر انسان» بسیار روشن‌تر از آن کتاب مفصل بیان می‌کند.

پیامبر جبران عیسای مسیح نیست. در چهره «المصطفی»، که

سخن‌گوی نویسنده است، شباهت‌هایی به مسیح دیده می‌شود؛ به ویژه سخنان او با مردمان اُرفالس موعظه بر بالای کوه را، چنان‌که از قول مسیح در انجیل‌های چهارگانه آمده است، به یاد می‌آورند؛ ولی آن «برگزیده دُر دانه»، در واقع ترکیبی است از همه انبیای ابراهیمی در طول تاریخ چند هزارساله ادیان. این معنی را در یکی از حکایت‌های کتاب *دیوانه* به وضوح می‌بینیم. حکایت «خدا» در حقیقت مروری است بر تطور دیدگاه انسان نسبت به خدا در تاریخ ادیان نبوی، یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام، به طور کلی. جبران این تاریخ را به چهار دوره هزارساله تقسیم می‌کند. در دوره اول خدا نیروی هراس‌انگیزی است که «مانند طوفانی سهمگین» می‌گذرد. در دوره دوم خدا «مانند هزاربال تیزپرواز» از فراز سر انسان پرواز می‌کند. در دوره سوم خدا مانند «مهی که تپه‌های دوردست را می‌پوشاند» به نظر می‌آید؛ در دوره چهارم سرانجام خدا با انسان سخن می‌گوید و «مانند دریایی که جویباری را می‌پذیرد» او را در بر می‌گیرد.

از طرف دیگر، پیداست که جبران خلیل جبران از جریانات فکری مغرب‌زمین در دوره جوانی خود برکنار نبوده است؛ پیامبر او درباره همه مسائل حاد جامعه (مانند کار، داد و ستد،

قانون، آزادی، شادی و اندوه، خوبی و بدی، دیانت... سخن می‌گوید. همه این سخنان بر این پایه استوارند که سرشتِ انسان ذاتاً خوب است، و دشواری‌های زندگی او از اینجا ناشی می‌شوند که او هنوز تعارض‌های اساسی زندگی را به جا نیاورده و ماهیت کار و نظام زندگی را چنان که باید دیگرگون نکرده است.

شما به هزارگونه خوبید، اما آنگاه که
خوب نیستید بد نیستید،
تنها تن پهل و تن آسانید...
همواره به شما گفته‌اند که کار لعنت است
و زحمت نکبت.

ولی من به شما می‌گویم شما با کار خود
دورترین رؤیای زمین را تعبیر می‌کنید، و این
قرعه‌ای است که به هنگام زایش آن رؤیا به نام
شما زده‌اند،...

و مگذارید دارندگانِ دستانِ نابارور، که
کلام خود را در برابر کار شما می‌فروشند، در داد و
ستد شما شریک شوند...

اما من به شما می‌گویم که این دو [شادی

و اندوه] از یکدیگر جدا نیستند.
این دو با هم می آیند، و هرگاه که شما با
یکی از آنها بر سر سفره می نشینید، به یاد داشته
باشید که آن دیگری در بستر شما خفته است. ...

اما انسان هنوز به سرانجام خود نرسیده است؛ او
در آغاز راه و در مسیر تکامل است، و دیر یا زود به روشنایی
خواهد رسید:

کاشکی دره ها کوی های شما بودند، و
راه های سبز کوچه های شما، و شما یکدیگر را
در تاکستان ها می جستید و با دامن های آکنده از
عطر خاک می آمدید.
اما این ها هنوز میسر نیست. ...

• • •

درباره ترجمه دو کتاب پیامبر و دیوانه باید گفت که کتاب
پیامبر چنان که گفتیم تاکنون بارها به فارسی ترجمه شده
و برخی از این ترجمه ها هم چند بار به چاپ رسیده اند.
بنابراین، قطع نظر از ارزش خود اثر، ترجمه حاضر را باید

کوشش دیگری به شمار آورد برای رسیدن به شیوه‌ای در زبان فارسی که کیفیت ساده و درعین حال کهن و گیرای اصل اثر را نشان دهد. این که آیا کوشش مترجم تا چه اندازه به نتیجه رسیده است، طبعاً داوری خوانندگان خواهد بود؛ مترجم همین قدر می‌تواند توضیح دهد که بنای کار را بر سادگی و پیراستگی زبان گذاشته است، زیرا که در نثر خود این آثار هیچ اثری از صنعت و آرایش به چشم نمی‌خورد. وجه امتیاز پیامبر، چنان که اشاره شد، طنین خفیفی است که از زبان کتاب مقدس، و قرآن کریم، از آن به گوش می‌رسد. دیوانه از این حیث اثر ساده‌تر و سبک‌تری است و ظاهراً سابقه ترجمه آن به زبان فارسی هم از یکی دو بار بیشتر نیست؛ اما مسائلی که در نقل اثر به زبان فارسی مطرح می‌شوند — و به نظر من طبعاً راه حل‌های آن‌ها — کمابیش از همان نوعی است که در پیامبر ملاحظه می‌کنیم.

اما در مورد چند کلمه غیر متعارف که در این ترجمه به کار رفته است هم توضیح مختصری لازم به نظر می‌رسد.

——— ورز او در برابر ox (گاؤ نر) انگلیسی به کار رفته است. ورز او یا ورز آب گاؤ نر زورمندی است که با نیروی او

از چاه آب می‌کشیده‌اند. این کلمه در بسیاری از نقاط کشور ما، از جمله در صفحات جنوب، رایج بوده است، و هنوز هم از یاد نرفته است.

_____ ریگ به جای «ماسه» یا «شن» به کار رفته است. البته در استعمال جاری «ریگ» به معنای شن درشت است، ولی در اصل، و در صفحات جنوب ایران که سرزمین ریگ است، این کلمه به معنای شن بسیار نرم به کار می‌رود، چنان که در ترکیب «ریگِ روان» یا «ریگِ رونده» هم می‌بینیم؛ زیرا ریگِ رونده شن بسیار نرمی است که با وزش باد به شکل تپه‌هایی جا به جا می‌شود. به هر حال، به نظر من کلمه‌های «شن» و «ماسه» در این متن نمی‌گنجند.

_____ قانون‌گر به جای «حقوق‌دان» یا «وکیل دادگستری» به کار رفته است. هر دو اصطلاح در قرن اخیر در زبان فارسی ساخته شده‌اند و به نظر من فضای کهن داستان را به هم می‌زنند. منظور از «قانون‌گر» کسی است که با علم قانون (حقوق) کار می‌کند و به استناد قانون در دادگاه‌ها از حقوق موکلان خود دفاع می‌کند. البته اینجا منظور این نیست که «قانون‌گر» را به طور کلی به جای حقوق‌دان یا وکیل دادگستری بنشانیم؛ ولی

روشن است که این دو اصطلاح جاری هم با فضای داستان‌های کهن راست درغی آیند.

—— برزیگر، که شکل دیگری ست از کلمهٔ «برزگر»، در برابر ploughman به کار رفته است. این کلمه به معنای کارگر بیل‌زن یا شخم‌زن است، و در پیامبر به معنای نمایندهٔ کار و زحمت به کار رفته است. به نظر من چنین آمد که «برزگر» یا «برزگر»، که کار اصلی اش شخم‌زنی ست، به راحتی می‌تواند به جای آن دو کلمهٔ نه چندان راحت بنشیند.

—— خائوس در برابر chaos به کار رفته است. این کلمه یونانی ست، به معنای چرم بی‌شکل یا مرحلهٔ شکل نیافتهٔ هر چیزی. مفهوم مقابل آن cosmos (کوسموس) است، به معنای جهان شکل گرفته و سامان یافته.

نکتهٔ آخر این که فصل خرد و شور (صفحهٔ ۸۹) چنین آغاز می‌شود که «آنگاه زنِ روحانی باز [کذا] به سخن درآمد...»، در حالی که پیش از آن زنِ روحانی سخنی به میان نیامده است. از طرف دیگر، در آغاز فصل دعا (صفحهٔ ۱۰۹) می‌خوانیم که «آنگاه یک زنِ روحانی گفت...». به نظر می‌آید که در تنظیم کتاب جای این دو فصل با هم عوض

شده است. از آنجا که این وضع در همه چاپ‌های کتاب دیده می‌شود، در ترجمه فارسی از این لحاظ تصرفی نشد و فصل‌ها به همان ترتیب متن انگلیسی آمده است.

مقابله این ترجمه با متن اصلی را دوستم آقای رضا خاکیانی برعهده گرفت؛ از زحمت صمیمانه او سپاس گزارم.

ن. د.

تهران ۱۷ بهمن ۱۳۷۷

¹ Josephine Peabody

² Mary Haskell

³ W. B. Yeats

⁴ Auguste Rodin

⁵ Sara Bernardt

⁶ Karl Gustav Jung

⁷ *The Madman*

⁸ *Jesus, The Son of Man*